جابر بن يزيد جعفي، ديدگاه ها و آثار مكتوب او در تاريخ اسلام

دكتر حسين مدرسي طباطبايي

زندگي شخصي و علمي جابر}

جابر بن يزيد بن حارث جعفي، محدث سرشناس كوفه در اواخر دوره اموي. وي در روزگار خود يک مرجع عمده در معارف ديني به شمار مي‌رفت، به طوري كه بسياري از دانشمندان معروف اوائل دوره عباسي، نزد وي شاگردي كرده و از او به عنوان راوي قابل اعتماد ودانشمند، روايت حديث مي‌كردند، حتي اگر با عقايد شيعي اوموافقت نداشتند. وي به سال 128 درگذشت.

تقريبا تمامي كتابهاي رجالي سني و شيعي، و نيز بيشتر كتابهاي عمومي شرح حال، مدخل‌هايي به جابر جعفي اختصاص داده‌اند. براي خلاصه اين مطالب و فهرست بسياري از منابع مربوط به وي بنگريد به مدخل مربوط به او در دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، متمم، 232 ـ 233 از (W.Madelung). نيز بنگريد: سزگين: 307.1.

احمد بن محمد بن عبيدالله جوهري معروف به ابن عياش (م 401)، دانشمند شيعي اواخر قرن چهارم بغداد، كتابي در باره او با عنوان اخبار جابر الجعفي نوشت (نجاشي:86).

نكته‌اي هم در باره جابر در كتابهاي ملل و نحل آمده كه شرح حال نويسان وي از آن سخني نگفته‌اند. چندين كتاب ملل و نحل (از آن جمله: مقالات الاسلاميين: 77.1، الفرق بين الفرق: 44، 232، الفصل ابن حزم: 44.5، الحور العين: 168، ملل شهرستاني: 73.1) از او به عنوان دومين رئيس مغيريه (كه در باره آنان بنگريد به مدخل Mughiriyyaدر دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، از W. Madelung)، يكي ازفرقه‌هاي غالي شيعي كه مغيرة بن سعيد بجلي (م 119) آغازگر آن بود، ياد مي‌كنند. مغيريه، پس ازامام باقر (ع) از دعوي شاخه حسني اهل بيت حمايت كرده و به اردوي محمد بن عبدالله بن حسن نفس زكيه پيوستند، اما به نظر مي‌رسد كه جابر به شاخه حسيني و به طور خاص به امام جعفر صادق(ع) وفادار ماند.#

روايتي در رجال كشي: 192 به طور قاطع نكته اخير را تأييد مي‌كند، اما در عين حال، شايد اشاره به ارتباط احتمالي قبلي ميان جابر جعفي و مغيرة بن سعيد داشته باشد (نيز بنگريد: مصنف ابن ابي شيبه: 47.1).

در باره تاريخ درگذشت وي، معتبرترين گزارش‌ها، سال 128 و 132 را پيشنهاد مي‌كند. روايتي در فرق الشيعه: 51 و المقالات و الفرق: 43 مي‌گويد كه پس از درگذشت عبدالله بن معاويه طالبي در سال129 يا 131 گروهي از پيروانش افكار و انديشه‌هاي غالي را مطرح كرده و مدعي آن شدند كه جابرجعفي هم داراي همين آراء بوده است.

لحن بيان اين گزارش شايد اشعاري داشته باشد كه جابر دراين زمان، درگذشته بوده و بدين ترتيب، امكانا احتمال وفات او را در سال 128 اندكي قوي‌تر سازد.

جابر يک راوي بسيار پركار حديث بوده است. برخي از شرح حال نويسان، وي را با تعبير«من آوْعية العلم» وصف كرده‌اند (تاريخ الاسلام ذهبي: 8] سالهاي 121 ـ 140[). ترمذي درسنن: 248.1 و 233.6 مي‌گويد كه اگر جابر نبود، كوفه (كه يک مركز عمده حديث در قرن دوم هجري بود) از حديث تهي مي‌گرديد. وي از مشايخ زيادي حديث شنيده بود، اما بيشتر دانش خود را از امام باقر (ع) دريافت كرده بود: نزديک به هفتاد هزار حديث (صحيح مسلم: 20) كه خود مي‌گفت كه چندين هزار از آن را هرگز براي هيچ كس بازگو نكرده بود (المعرفة و التاريخ:715.2، براي تحرير ديگري از اين خبر بنگريد: كافي: 157.8، رجال كشي: 194، اختصاص: 66 ـ67). گفته شده است كه او هيجده سال نزد امام باقر (ع) شاگردي كرد (امالي طوسي: 296).

روايات او به روشني نشانه هاي شاخه مردمي تشيع كوفي اواخر دوره اموي را داراست. يعني تأكيد شديد بر دوستي علي و فرزندانش كه جهت‌گيري فعلي آن عمدتا به سمت شاخه‌حسيني بود، وديگر باطن‌گرايي و تبرّاي از خلفاي پيش از امام علي (ع) و طبعا از عثمانيه، وانتظار بازگشت و تغيير اوضاع به نفع خاندان پيامبر (ص).#

در باره نكته اخير، نقل‌هاي زيادي از او در مورد انديشه مهدويت وجود دارد كه بسياري از آنها اصيل به

نظر رسيده و (در ضمن) بازتاب آمال و آرزوهاي جامعه شيعه در اواخر دوره اموي است. برخي از اين روايات، از يک رهبر انقلابي (يعني «قائم»، گاهي حتي از «منصور»، يک ايده مهدي گونه شيعيان عراق در دوره اموي]چنان که در ارشاد: 37.1[) از ميان خاندان پيامبر سخن مي‌گويد که قيام خواهد کرد و انتقام آنان را از امويان خواهد ستاند (تفسير فرات: 399،تفسير عياشي: 299.1). روايات ديگري، از اين که هيچ قيامي عليه هشام بن عبدالملک موفق نخواهد شد اظهار حسرت مي‌نمايند (کافي: 394.8 ـ 395، کشف الغمه: 350.2 به نقل از دلائل‌عبدالله بن جعفر حميري. نيز ببينيد تسمية من روي عن الامام زيد: 49 - 52) يا در انتظار رسيدن پرچم‌هاي سياه هستند که به کوفه خواهند آمد و براي مهدي که همان زمان در مکه ظهورکرده بيعت خواهند گرفت (کتاب الفتن نعيم بن حماد: 241، غيبت طوسي: 452). به هر روي، بيشتر اين روايات به طور صادقانه، آمال و آرزوهاي آن زمان را منعکس مي‌کنند (براي نمونه بنگريد: غيبت نعماني: 311 ـ 312 که در آنجا فرض بر اين است که امام باقر (ع) همان قائم خواهد بود). البته گاه برخي از افزوده‌هاي بعدي در اين روايات، در قالب يک يا دو کلمه ياجمله، به آساني قابل تشخيص است.

نمونه‌هايي از رواياتي که از جابر جعفي در باره انديشه«قائم» نقل شده، بدين شرح است:

کتاب الفتن نعيم بن حماد: 241
تفسير عياشي: 64.1 ـ 66، 244 ـ 245، 291، 76.2
کافي: 264.1، 307، 394.8 ـ 395
تأويل ما نزل ابن جحام: 295#
غيبت نعماني: 200 ـ 201، 237 ـ 238، 251، 279 ـ 282، 302، 311 ـ 312، 332
کمال الدين: 286، 330، 394، 648، 653، 673
ارشاد: 37.1، 180.2 ـ 181، 374 ـ 375، 383، 386
غيبت طوسي: 187، 339، 441 ـ 442، 445 ـ 446، 452، 470، 471
مجمع البيان: 136.27
خرائج (نقل شده در بحار: 336.52)
[89] مناقب ابن شهرآشوب: 281.1
تأويل الايات: 732 ـ 733، 734 ـ 736، 792

{جابر جعفي و غاليان}

با اين همه، اين گرايش باطني گرايانه و غلوّ موجود در برخي از روايات جابر بود که بيشترين توجه را به خود جلب کرد. همين امر سبب شده تا او در ميان شيعيان غالي از چنان محبوبيتي برخوردار شود که وي را از پيشکسوتان خود شمرده و به عنوان کسي که از اسرار وعلوم الهي و مقامات فوق انساني امامان آگاه بود، ياد کنند. اين، به وضوح، مقصود از آن نقل‌است که مي‌گويد وي بسياري از احاديث خود را براي ديگران بيان نکرد و از سوي امامان دستور داشت تا بسياري از آنچه را که از ايشان شنيده بود براي مردم آشکار نسازد (کمال الدين:253) يا آن که سر خود را در چاهي در بيابان فرو برده و اسرار خويش را در چاه بگويد (کافي:157.8، رجال کشي: 194). روايتي در رجال کشي: 485 که به روشني منشأ غالي دارد مي‌گويد که‌علم امامان به چهار نفر منتهي شد که عبارتند از سلمان فارسي، جابر (که به احتمال قريب به‌يقين، منظور همين جابر جعفي است نه جابر بن عبدالله انصاري آن گونه که در معجم خويي: 15.4 استظهار شده)، سيد حميري، و يونس (ظاهرا يونس بن ظبيان غالي]در باره او بنگريد:رجال کشي: 363 ــ 365[که به عنوان راوي از جابر در کمال الدين: 253 ظاهر مي‌شود، نه يونس بن‌عبدالرحمن غير غالي، چنان که در رجال کشي آمده است). #

روايتي ديگر مقام جابر را نزد امامان،برابر با مقام سلمان فارسي نزد پيامبر (ص) مي‌داند، چنان که مقام داود بن کثير رقّي غالي را مساوي با مقام مقداد بن اسود کندي از اصحاب پيامبر (ص) (اختصاص: 216).

در موادي که درآغاز توسط غاليان پرداخته شده، چنان که از به کاربردن اصطلاحات آنان استفاده مي‌شود،جابر به عنوان باب امام محمد باقر (ع) ياد شده است (بنگريد: تاريخ الائمة ابن ابي‌الثلج: 33، انوارابن همام: 44، دلايل الامامة: 217، الدر النظيم: 603]و از اينها در آثار بعدي مانند مصباح کفعمي: 611، کاشف الغمة از قمي مشهدي: 86، الفصول المهمه ابن صباغ: 211، التتمة في تواريخ الائمة: 96[) که اشاره به همان دعوي دارد که وي در حريم علوم الهي راه يافته بود. غاليان، معجزات و کراماتي راهم به جابر نسبت داده‌اند (بنگريد به منابعي که در مدخل مربوط به وي در دائرة المعارف اسلام ذکر شده

است. براي برخي موارد اين كرامات منسوب به وي بنگريد: رجال كشي: 195 ـ 198،كتاب جعفر حضرمي: 80، مناقب ابن شهرآشوب: 197.4). از اين رو، برخي از مؤلفان متقدم جابر را به‌عنوان غالي معرفي كرده‌اند (براي مثال: اعلاق النفيسه ابن رسته: 219).
روايات فراواني از جابر در باره معجزات پيامبر و امامان (عليهم السلام) نقل شده است كه مي‌توا ند درست و اصيل بوده و نشانگر ذهنيت شاخه‌اي از تشيع كوفي باشد كه جابر نماينده‌آن بود. بسياري از اين روايات چندان غير معمول است كه شماري از راو يان متقدم و حتي برخي از نويسندگان بعدي كه مشكلي با روايات معجزات ائمه اطهار (ع) ندارند از آنهارضايت نداشته و آنها را «اعاجيب و غرا يب» مي‌نامند (براي نمونه بنگريد: بصائر: 238، بحار:17.26، 300.30). #
در اين جا فهرستي از برخي از جالب‌ترين اين روايات را ارائه مي‌كنيم كه در آ ثار متعلق به جريان اصلي شيعه به خصوص آنان كه تمايل به مفوّضه دارند، آمده‌است:
بصائر: 97، 350، 354 ـ 355، 357، 376، 397 (تكرار شده در 399)، 404 ـ 405
كافي: 396.1
رجال كشي: 14 ـ 15
كمال الدين: 253 ـ 254
اختصاص: 272، 299، 302 ـ 303، 315 (تكرار شده در 317)
عيون المعجزات: 78 ـ 83
مناقب ابن شهرآشوب: 450.1، 266.2 ـ 267، 140.4 ـ 141، 183
دلائل الامامة: 92، 103 ـ 104، 212، 220، 224 ـ 226، 242، 269
خرائج: 246، 259 ـ 260، 275 ـ 276، 605 ـ 605، 754 ـ 755، 810 (نيز بحار: 99.47)
بخش‌هايي از اين مواد، نمونه‌هاي مشابهي در آثار فرقه‌هاي غالي افراطي دارد كه ازجريان اصلي شيعه امامي طرد شده بودند. (في الم ثل در كتاب الهداية خصيبي: 128 ـ 129،160، 216، 218، 226 ـ 232، 239 ـ 240). مواردي هم در آثار غلات از جابر نقل شده است كه در آثار جر يان ا صلي شيعه ا مامي، نيامده است. (براي نمونه: همان: 41 ـ 43، 70 ـ 73، 124،153). همچنين است افكار باطني صرف كه در آثار غلات به جابر منسوب گشته و از و جود پيشين ارواح انسان‌ها در قا لب شكل ادوار و اكوار سخن مي‌گويد و به احتمال زياد مربوط به‌زمان‌هاي بعدي است (در باره اين نكته به طور كلي بنگريد: كافي: 8/ 254، رجال كشي: 2977 299) . همين مطلب در باره نقلهايي كه فهرست كامل نام دوازده امام را (براي نمونه: غيبت: 93 ـ 94، كمال الدين: 253 ـ 254، 256 ـ 257، 311، كفاية الاثر: 53 ـ 56، 246 ـ248، غيبت طوسي: 139، 149، مقتضب الاثر: 30 ـ 32) به دست مي‌دهد نيز صادق است.#
گرچه دراكثر موارد اينچنيني، به نظر مي‌رسد كه مطالب ياد شده، در قالب افزودن بر متن قديم بوده‌است (در واقع، به نظر مي‌رسد، شايع‌ترين فرم جعل به صورت داخل كردن مطالب جديد درم تون كهن بوده نه اين كه متن جديدي از اساس جعل شود و به صورت يک متن و سند قديميارائه گردد) (براي نمونه بنگريد: مناقب ابن شهرآشوب: 282/1 كه در آنجا يک نقل مستقيم از يک اثر جابر آمده و در آن ا سامي امامان بعد از امام باقر به وضح افزوده شده است. زيرا متن اصلي هنوز تلاش مي كند كه حقانيت امامت امام باقر را ثابت كند. نيز بنگريد: كمال الدين: 256 – 257).
همچنين پيشگويي‌هايي ديگر در باره حوادث آينده در روايات جابرهست. براي نمونه: تفسير عيا شي: 64.1 ـ 66 (و از آنجا غيبت نعماني: 279 ـ 282، ارشاد: 372.2 ـ373 كه در آنجا نزاع‌هاي داخ لي خاندان عباسي و حوادثي ديگر را پيشگويي مي‌كند)، مقاتل:524 (كه قيام ابوالسرايا را در سال 199 پيشگويي مي‌كند)، امالي صدوق: 119 و عيون اخ بار الر ضا:257.2 (كه دفن امام رضا (ع) را در طوس پيشگويي مي‌كند)، خرائج: 754 ـ 755 (نيز الهدايهخصيبي: 128 ـ 129 و تحرير ديگري از آن در رجال كشي: 198 كه در آنجا جابر، كندن كانال آبكوفه را در زمان منصور عباسي، پيشگويي مي‌كند).
همچنين رواياتي وجود دارد كه با حقايق معروف تاريخي ناسازگار است. براي نمونه يكي از آنها نشان مي‌دهد كه امام باقر (ع) درزمان امامت خود، جابر را مي‌فرستد تا جابر بن عبدالله انصاري صحابي معروف پيامبر (ص)را به حضور ايشان بياورد تا در باره موضوعي شهادت دهد (خرائج: 589 ـ 593). آن صحابي‌پيامبر(ص) سالها پيش از امامت امام باقر(ع) وفات يافته بود.
نسبت‌هاي دروغ به جابر درروايات، امري غير عادي نبود. نوبختي در فرق الشيعه: 51 از شخصي با نام عبدالله بن حارث ياد مي‌كند كه افكار غالي را نشر داده و آنها را به جابر نسبت مي‌داد. شايد اين اندكي پس از وفات جابر بوده است (نيز بنگريد: المقالات و الفرق: 43).#

گفته مي‌شود كه علت عمده‌اي كه سبب شد تا جابر از چشم علماي سني بيفتد، عقيده‌اش‌به رجعت بوده است، (صحيح مسلم: 20، المعرفة و التاريخ: 715/2 – 716) يعني اين انديشه كه امام علي و اولاد مظلومش، روزي باز خواهند گشت و از دشمنانشان انتقام خواهند گرفت. اين تفكر با سوابق مشابه در انديشه‌هاي ديني قبل از اسلام و باورهاي دو فرقه سبائي و كيساني، انديشه‌اي رايج در ميان شيعيان كوفه در آن زمان بوده و در روايات جابر هم صريحا وجود دارد (تفسير عياشي: 257.2، 326]نيز غيبت نعماني:332، اختصاص: 257 ـ 258، غيبت طوسي: 478 ـ 479[، مختصر بصائر: 18، 26، 29، 37 ـ 38، 39 . نيزبنگريد: تفسير قمي: 25.1). روايتي در تاريخ دمشق: 284.54 گويي جابر را از داشتن اين عقيده مبرّا مي‌كند، زيرا از وي نقل مي‌كند كه گفته بود هيچ كس در خاندان پيامبر (ص) چنين عقيده‌اي نداشته است. اما اين روايت، نمونه‌اي است از روش مرسوم و رايج در مجادلات مذهبي آن روزگار كه انديشه‌اي را با نسبت دادن گفتاري عليه آن به پيشوايان آن مذهب، موردترديد و تضعيف قرار مي‌دادند، يا از زبان بزرگان مكتب مخالف، مطالبي عليه معتقدات پيروان آن مكتب به دروغ جعل مي‌نمودند.

همچنين وي در منابع سني به اين عقيده متهم شده كه امام علي (ع) همان دابّة الارض است كه يادش در قرآن (نمل: 82) آمده و يكي از آيات الهي است كه در روز قيامت ظاهر خواهد شد. اين عقيده، بخشي از عقيده به رجعت است (تأويل ما نزل: 223) و در روايات برجاي مانده از جابر آمده است (براي نمونه، همان: 211،215).تبرّاي از خلفاي پيش از امام علي (ع) هم كه يكي از ويژگي‌هاي عمده شاخه‌اي از تشيع كوفي بود در روايات جابر، به خوبي ديده مي‌شود، گرچه رواياتي هم نقل شده كه خلاف آنرا بيان مي‌كند (براي نمونه: معجم اوسط طبراني: 322.7، حلية الاولياء: 184.3 ـ 185]و ازآنجا در تاريخ دمشق: 286.54[)، ولي اين روايات هم عمدتا عليه شيعه و براي تضعيف مواضع و احتجاجات آنان جعل شده، نه اين كه بخواهد جابر را تبرئه كند.#

ميزان مسؤوليت واقعي جابر در مورد روايات باطني‌گرا و غلوآميز منسوب به او هرا ندازه بوده باشد، آن منقولات، علماي شيعه بعدي از جمله شخصيت بارزي چون شيخ مفيد را بر آن داشت كه نه تنها در روايات او بلكه در عقيده شخصي او هم ترديد كنند (نجاشي:128. نيز بنگريد: خلاصة الاقوال: 35، رجال ابن داود: 433 ـ 434). ترديدهاي ديگري هم در باره روايات وي در ميان شيعه، از زمان‌هاي بسيار دور وجود داشت (بنگريد: بصائر:238، 457،رجال كشي: 192، اختصاص: 204).

علماي حديث شيعه، همچنين يادآور شده‌اند كه بيشترراويان از جابر، به طور كلي، ناموثق شناخته مي‌شدند و بنابر اين صرف نظر از موقعيت شخصي خود او، بيشتر روايات منسوب به او به هر حال غير معتبرند. با اين همه، بيشتر موادمنسوب به وي، از نظر شكل و محتوا منسجم بوده و با يكديگر همخواني دارد و مي‌توان گفت آن نقلها، منعكس كننده مواضع و معتقدات رايج ميان بخشي از تشيع كوفه در آن زمان بوده است. چنان كه از اين زاويه به مسأله نگريسته شود، روايات جابر مي‌توانند به عنوان گزارش با ارزشي از عقايد و گفتمان يک مكتب متقدم ابتدايي و عاميانه رايج ميان شيعيان كوفه در دوره اموي تلقي و ارزيابي شود.

جابر يكي از معدود علماي متقدم حديث بود كه آنچه را مي‌شنيدند به صورت مكتوب ثبت مي‌كردند (تقييد العلم: 109). چنان كه معروف است، اين رويّه، برخلاف روش بسياري ازهمقطاران وي در طبقه او بوده است. با اين حال، روايتي از وي عليه نوشتن حديث نقل‌مي‌شود با اين استدلال كه اين كار، مردم را از قرآن غافل مي‌سازد (مصنف ابن ابي‌شيبه: 52.9) كه ظاهرا نسبت چنين استدلال به كسي كه مي‌گفت تنها هفتادهزار حديث از يكي از مشايخش شنيده چندان پذيرفتني نيست، مگر آن كه منظور، محكوم كردن روش سنيان آن زمان دراهتمام به انظار منسوب به صحابه و تابعين باشد.#

در نقلي ديگر در المعرفة و التاريخ: 13.3 جابروقتي متوجه مي‌شود كه دو تن از شاگردانش مطالبي را كه از وي شنيده‌اند يادداشت مي‌كنند، ناراحت شد. ولي در اين مورد، شاگردان خود اعتراض جابر را چنان تلقي كردند كه نگراني اونه از اصل نوشتن حديث بلكه از آناني است كه مي‌نوشتند.

جابر شاگردان فراواني داشت كه برخي از آنان مي‌توانستند تا ده هزار حديث از وي شنيده باشند. در واقع اين رقمي است كه قاضي برجسته كوفه شريک بن عبدالله نخعي (م 177)مي‌گفت كه از جابر شنيده است (ميزان الاعتدال: 220.2). برخي از شاگردان جابر، مسموعات خود از وي را مي‌نوشتند. يحيي بن سعيد قطان (م 198) طوماري از يكي از مشايخ خود دريافت كرد كه روايات جابر در آن نوشته شده بود (المعرفة و التاريخ: 156.2). احمد بن حنبل، در حال استنساخ دفتر حديثي كه زهير (م 173) ـ يكي ديگر از شاگردان جابر ـ ازروايات او نوشته بود، ديده شد (شرح علل الترمذي ابن رجب: 385.1 ـ 386).

يكي از آثار برجاي‌مانده از حديث متقدم شيعي، كتاب جعفر بن محمد بن شريح حضرمي، اساسا د فتري است كه‌راوي آن حُمَيد بن شعيب از جابر شنيده با روايات اندكي از ديگران در پايان آن، از جمله يک يا دو نمونه از جابر اما از طريقي ديگر. طوسي از دو اثر عمرو بن ابي‌المقدام، راوي از جابر،ياد مي‌كند كه محتويات يكي از آنها تماما از جابر نقل شده بوده است (فهرست طوسي: 111). هردو اثر، باقي مانده (خصال: 364 ـ 382، احتجاج: 192.1 ـ 210) و هر دو مجموعه مطالبي است كه تماما از جابر شنيده شده است. يک نمونه باقي مانده ديگر كتاب صفة الجنة و النار از سعيد بن جناح كوفي (نجاشي: 191) است كه به طور كامل در اختصاص: 345 ـ 365 نقل شده است. بخش مربوط به وصف دوزخ (صص 359 ـ 365) به طور كامل از جابر و به احتمال زياد ازتفسير اوست، با چهار نقل كوتاه از ديگران در پايان.#
نجاشي: 129 از هشت اثر جابر ياد مي‌كند كه جز يک مورد احتمالي، هيچ يک به صورت اصلي باقي نمانده، گرچه بندهايي از برخي از آنها در آثار بعدي يافت مي‌شود، چنان كه‌نقل‌هاي گسترده‌اي هم از جابر در باره برخي از آن موضوعات در كتابهاي بعدي وجود دارد كه از طُرُقي كه نجاشي براي آن آثار ياد كرده، روايت شده است. اين نشان مي‌دهد كه نقلها به‌احتمال قريب به يقين بايد از اثر مربوط باشند.
همچنين نجاشي: 287از عمرو بن شِمِر(شَمِر) جعفي، يكي از راويان عمده از جابر، ياد مي‌كند كه موادي به كتابهاي جابر افزوده و لذا برخي از آثار جابر، به عمرو نيز منسوب مي‌شده است. نجاشي مي‌افزايد كه اين مسأله، وضعيت را مشتبه و پيچيده ساخته است. با اين حال، همچنان كه ذيل عنوان كتاب صفين خواهيم ديد، به نظر مي‌رسد افزوده‌هاي عمرو به شكل مطالب الحاقي به نقل از مشايخ ديگربوده ، بدون انتساب آنها به جابر، و ظاهرا بدون تصرف در مواد اصلي كتاب. نجاشي در پايان ِفهرست تأليفات جابر يادآور مي‌شود كه آثار ديگري هم به جابر منسوبند كه در واقع، جعلي هستند. به نظر مي‌رسد اين، اشاره به رساله‌هايي باشد كه غاليان ساخته بودند، مانند آنچه كه به‌طور كامل در الهداية خصيبي: 226 ـ 232 و بحار: 8.26 ـ 17 نقل شده است. نجاشي از متني منسوب به جابر، تحت عنوان نامه ابوجعفر (امام باقر) به مردم بصره ياد مي‌كند. تستري درقاموس: 543.2 مي‌گويد كه اين نامه از ابوجعفر ثاني (امام جواد) مي‌باشد كه محمد بن سنان زاهري غالي (م 220) آن را نقل كرده، چنان كه در فهرست طوسي: 131 ياد شده است. تستري، نجاشي را به خاطر اين اشتباه سرزنش مي‌كند، اما هيچ دليلي نيست كه في الواقع آن متن رامحمد بن سنان به عنوان نامه ابوجعفر باقر نقل نكرده و شايد اين طوسي (كه به دليل عدم نقل‌آن متن در آثار روايي خويش امكانا آن متن را خود نديده) ـ يا به تعبير دقيق‌تر، منبع او ـ بود كه در اسناد آن به امام جواد (ع) دچار اشتباه شده بود.
در اينجا فهرستي از آثار جابر به ترتيبي كه نجاشي ذكر كرده است، ارائه مي‌شود:#

{1 ـ كتاب التفسير}
نجاشي و طوسي در فهرست: 45 اين كتاب را با اِسنادهاي متفاوت دريافت كرده‌اند.اشاره‌اي هم به «تفسير جابر» در رجال كشي: 192 آمده است كه مي‌تواند اشاره به اين كتاب اوباشد يا تفسيري كه جابر از آيه‌اي مشخص از قرآن كرده بود. اين كه جابر به دانش تفسير قرآن و علاقه به آن معروف بوده، از روايتي در حلية الاولياء: 181.3 نيز به دست مي‌آيد كه در آن، درشرح جريان ديدار او و گروهي ديگر با امام باقر (ع)، حضرت به او رو كرده و مي‌پرسد كه‌علماي (سني) عراق در باره معني آيه‌اي از قرآن چه مي‌گويند. روايتي در صحيح مسلم: 20 ـ 21(نيز در المعرفة و التاريخ: 715.2 ـ 716 و برخي منابع ديگر) نشان مي‌دهد كه مردم از جابر در باره‌معني آيات قرآن پرسش مي‌كردند (باز ببينيد: تفسير قمي: 25.1).
به نظر مي‌رسد كه اين كتاب در دانش تفسير، معروفيتي داشته است. عنوان مدخل مربوط به جابر در اختصاص: 204 به اين صورت است: «جابر بن يزيد جعفي مؤلف كتاب تفسير». خصيبي در الهدايه: 18 و ابن شهرآشوب در مناقب: 281.1 ـ 282 (و از آنجا، بدون ذكر منبع، درالعدد القوية: 85 ـ 86، الدر النظيم: 792)، 168.2 ـ 169، 188 به طور مستقيم از اين كتاب نقل مي‌كنند. اين نقلها، قطعات كوتاهي است، اما دو نقل طولاني از جابر در كافي: 379.8 ـ 381 وصفة الجنة و النار سعيد بن جناح: 359 ـ 365 آمده است كه به احتمال زياد از همين كتاب تفسير ونشانگر سبک اصلي كتاب مي‌باشد، چيزي كه تشخيص آن در نقلهاي كوتاه دشوار است. درتأويل الايات: 528 ـ 529، 734 ـ 739 دو نقل مشابه اضافي با همين سبک و رنگ وجود دارد.مورد دوم كه مشتمل بر تفسير يازده آيه آخر سوره مدّثر است (تفسير جابر از آيات 8 ـ 10 اين‌سوره در همان اثر: 732 ـ 733 آمده است)، با اين عبارت شروع مي‌شود: «جاء في تفسير اهل‌البيت رواه الرجال عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد عن ابي‌جعفر» (همان: 734). #
اگر فرض‌كنيم كه پيش از جمله «رواه الرجال» در اين عبارت، كلمه «الذي» افتاده و منظور از تفسير،

كتاب تفسير و نه توضيح ائمه در مورد آيه يا آياتي خاص باشد، اين عبارت نشانگر آن خواهدبود كه تفسير جابر به نام «تفسير اهل بيت» شناخته مي‌شده است. آقابزرگ در ذريعه: 262.4 ازيک نسخه خطي قرن هفتم با عنواني مشابه ياد مي‌كند كه آن را در يک كتابخانه خصوصي درتهران ديده بود.
نقلهاي بسياري در تفسير قرآن از جابر در آثار تفسيري شيعه و سني موجود است كه‌بيشتر آنها به احتمال زياد از همين كتاب مي‌باشد. فهرستي ناقص از اين نقلها چنين است:
كتاب جعفر حضرمي: 63، 66، 70، 74
مسند طيالسي: 462.2 (نيز تفسير طبري: 185.27، معجم كبير طبرا ني: 40.7، صفة الجنة ابونعيم: 229.3)
صفة الجنة و النار سعيد بن جناح: 356 ـ 358، 359 ـ 365
[95] مصنف عبدالرزاق: 370.3 ـ 371
تفسير او: 479.1
زهد حسين بن سعيد: 53
محاسن: 151، 152، 224، 227 (ش 156)، 249 ـ 250، 252، 299، 300
اخبار مكه فاكهي: 275.4 (نيز تاريخ طبري: 276.1)
مسائل الامام احمد بن حنبل صالح بن احمد: 48.2
مسائل الامام احمد بن حنبل ابن هانيء: 212.2
الهمّ و الحزن ابن ابي‌الدنيا: 94
بصائر: 55 ـ 56، 70، 76، 193، 208 ـ 209، 213، 294، 354 ـ 355، 357، 446 ـ 449
تفسير عياشي: 111.، 12، 26 ـ 29، 39 ـ 41، 41 ــ 42، 48، 49، 50، 59، 61، 64 ـ 66، 67، 72،86، 98، 101، 102، 103، 141، 165- 166، 171، 185، 187، 194، 196، 197 ــ 198، 202،206، 227، 244 ــ 245، 326، 330، 351 ـــ 352، 366، 388 ؛ 241.، 50، 52، 76، 84، 86، 95 ـــ96، 103، 107، 120، 123، 142 ـ 143، 184، 188، 204، 208، 211، 228، 235، 240 ـ 242،241، 248 ـ 249، 256 ـ 257، 257 ـ 258، 280، 290، 304، 317، 326، 350، #351
مناقب الامام اميرالمؤمنين (ع)محمد بن سليمان: 130.1، 194
اخبار القضاة: 42.1
تفسير طبري: 241.1، 261، 46.2، 186، 337.3 (بخوانيد: «جابر عن عامر» به جاي «جابر بن‌عامر»، چنان كه مصحح نيز در پاورقي ش 2 يادآور شده است)، 5181.، 216، 644.، 129،857.، 79.9، 1215.، 2386.، 2486. ـ 87
تاريخ طبري: 266.1، 269 (با دو تحرير متضاد)، 276، 329
جزء ابن خزيمه (ازبک: 1755)
تفسير ابن ابي‌حاتم: 923، 1119
كافي: 38.1، 173، 218 ــ 219، 226، 230، 416، 417، 418، 424، 451، 93.2 (بخشي از متن‌منقول در تفسير عياشي: 188.2، التمحيص: 63، سعد السعود: 242 به نقل از تفسير ابن عقده)، 601، 231.3،649 ـ 234، 259، 466.6، 60.8، 90، 312 ـ 313، 344 ـ 345، 379 ـ 381
تفسير فرات: 54، 73 ـ 75، 93، 105، 106، 132، 146، 228 ـ 230، 241، 260، 282، 298،291، 325، 329 ، 364، 366، 369، 399 ـ 400، 408 ـ 409، 453 ـ 454، 465، 467، 468، 583،509 ـ 584
[96] تأويل ما نزل من القرآن: 101، 102، 129، 145، 149، 151، 152، 154، 194 ــ 195، 211،215، 218، 234، 236، 242، 245 ـ 246، 257، 294، 295، 296، 301، 303، 318، 319 ــ 320،323، 324، 337 ــ 338، 351، 357، 366، 376، 377، 402، 410، 411، 413 ـ 414، 427 ـ 428،431 ـ 432، 451، 474، 475 ـ 476
التمحيص: 63
غيبت نعماني: 131 ـ 132، 251#
تفسير قمي: 27.1 ــ 28، 36 ــ 41، 339 ــ 341، 361، 369 ــ 370، 14.2، 27 ـ 28، 65 ــ 66، 104،110 ـ 111، 165 ـ 166، 255، 297 ـ 298، 391، 407، 421
شرح الاخبار: 234.1، 236، 237، 239
معجم اوسط طبراني: 18.6
معجم كبير او: 40.7 (دو روايت)، 143.9
عمل اليوم و الليلة ابن السنّي: 209 ــ 210 (بخشي از آن نيز در معجم كبير طبراني: 108.1، تفسير

ابن‌كثير: 526.1)
كامل ابن عدي: 1780
من لايحضر: 58.3
علل الشرايع: 98.1 ـ 100، 117 ـ 118
كمال الدين: 253 ـ 254، 256 ـ 257، 394
خصال: 132، 652
معاني: 58 ـ 62، 63، 104 ـ 105، 167، 228، 400 ـ 401
صفات الشيعة: 202 ـ 203
توحيد: 66 ـ 67، 159، 277
اختصاص: 18، 23، 128ـ 130، 278، 302 ـ 303، 332، 334
الكشف و البيان ثعلبي (ازبک: 1375. همين روايت به نقل از ثعلبي در خصائص ابن بطريق: 225،229 نيز نقل شده است)
امالي ابوطالب: 418
تسمية من روي عن الامام زيد: 49
حلية الاولياء: 181.3، 190
امالي طوسي: 232 ـ 233، 255، 272، 346
شواهد التنزيل: 39.1، 76، 357 ـ 358، 363 ـ 364، 398، 420 ـ 422، 434 ـ 436، 457، 469،491 ـ 492، 583، 164.2، 175، 182 ـ 183، 309، 368، 383، 388، 389، 430، 460 ـ 462،464 ـ 466
مناقب علي بن ابي‌طالب ابن مغازلي: 267#
مجمـــــع البيـــــان: 336.1، 65.2، 138، 162، 245.4، 157.10، 159، 168.13، 77.14، 130.23،189.19، 136.27، [97] 39.29، 51، 75.30
قصص الانبياء راوندي: 35 ـ 40، 76 ـ 77، 190 ـ 191، 220، 246، 247
مناقب ابن شهرآشوب: 281.1، 282 ـ 283، 284، 29.2، 168 ـ 169، 188، 266 ـ 267، 178.4
شافي عبدالله بن حمزه: 108.3
دلائل الامامه: 53، 92
مشكات الانوار: 99
تأويل الايات (به جز آنچه كه از ابن جحام و منابع ديگر مذكور در بالا نقل شد): 193، 363 ـ364، 397 ـ 399، 504 ـ 506، 528 ـ 529، 531، 550، 609، 716، 732 ـ 733، 734 ـ 736، 792،807 ـ 808، 829 ـ 830

2{ ـ كتاب الفضائل}

بيشتر بندهايي كه در بخش پيش، ذيل عنوان كتاب التفسير فهرست شد، مناسب اين كتاب نيز مي‌باشد، زيرا تلاش عمده جابر در تفسيرش بر آن بود تا ثابت كند كه هرجا در قرآن ستايشي آمده، مقصود امام علي (ع)، فرزندان و شيعيان اوست، همان طور كه دشمنان آنان مصداق آياتي هستند كه در محكوميت و ذم كساني آمده است. آنچه ذيلا خواهد آمد، فهرست پاره‌اي از نقلهاي جابر در باره فضائل است كه عمدتا، و نه همه آنها، در باره خاندان پيامبر(ص) و شيعيان مي‌باشد و در شكل تفسير قرآن نيست:
كتاب جعفر حضرمي: 60 ـ 65
مسند طيالسي: 106.2 (نيز در طبقات ابن سعد: 112.1، مصنف عبدالرزاق: 494.7، مصنف ابن‌ابي‌شيبه: 379.3، مسند احمد: 283.4، مسند روياني: 247.1)
مصنف عبدالرزاق: 346.1، 347#
طبقات ابن سعد: 18.3، 19، 21، 22، 248.5، 257.6، 24.8، ترجمة الامام الحسين: 38
فضائل احمد: 682، 764، 792
مسند او: 232.1 (نيز جزء فيه من حديث لُوَين: 110)
المعرفة و التاريخ فسوي: 539.1
سنن ترمذي: 247.1، 151.6
[98] محاسن: 134، 168، 171، 186، 227 (بند 157)، 387

فضائل رمضان، ابن ابي الدنيا: 46 ـ 48
اخوان او: 177
العيال همو: 210
انساب الاشراف: 134.2
مسند بزار: 102 ـ 103
بصـــائر: 3، 4، 5، 8، 15 ـــ 16، 21، 49، 75، 90، 95، 104، 110، 117، 144، 182، 188، 208،193، 209، 289، 299، 300، 309 ـ 310، 376، 397، 399، 413 ـ 414، 415، 447، 454
مناقب الامام اميرالمؤمنين (ع): 297.1، 350، 394، 478، 480، 522، 58.2 ـ 59، 60 ـ 61، 192،107، 232 ـ 233، 286، 287
تاريخ طبري: 209.4، 285، 500
ضعفاء عقيلي: 312.2
كـافي: 307.1، 396، 442، 443، 460، 467، 74.2، 235، 18.8 ـ 30، 70 ـ 72، 159، 170 ـ173، 6، 394 ـ 395، 336
رجال كشي: 193 ـ 194
شرح الاخبار: 272.2 ـ 273، 322 ـ 323
مقاتل: 50، 130، 524
اخبار الحسن طبراني: 58، 62
معجم اوسط او: 187.4، 332.7
معجم كبير همو: 36.3، 118.11، 239
المحدث الفاصل: 601#
كامل ابن عدي: 542، 1549، 1780
امالي صدوق: 60، 73 ـ 74، 78، 341، 408 ـ 409، 472، 770 ـ 771
فضائل الشيعة: 274
علل الشرائع: 127.1، 172، 135، 222، 223
عقاب الاعمال: 248
كمال الدين: 279، 286، 311، 330، 648، 653، 673
خصال: 76، 147، 217 ـ 218، 219 ـ 220، 360، 429، 516، 581، 584، 650
صفات الشيعة: 200 ـ 201
توحيد: 21، 138
امالي مفيد: 74، 76 ـ 78 (تكرار شده در 346 ـ 347)، 118، 214، 215، 217، 311
مسار الشيعة: 56 ـ 57 (و از آنجا در مصباح المتهجد: 801)
ارشاد: 37.1، 41 ـ 42، 75، 143، 160، 180 ـ 181
اختصاص: 26، 224، 280، 299، 315، 317
مائة منقبة: 169
امالي ابوطالب: 87 ـ 88، 148
[99] فضيلة العادلين، ابونعيم: 111 ـ 113
حلية الاولياء: 182.3، 184، 185، 185.4
زين الفتي: 227.2
امالي طوسي: 79 ـ 80، 84، 232 ـ 233، 273، 296، 431، 735 ـ 736
موضح خطيب: 81
متفق او: 967 ـ 968
تلخيص المتشابه همو: 231، 762
الاربعين عن الاربعين: 63
قصص راوندي: 229 ـ 230، 254 ـ 255، 262، 288
مناقب ابن شهرآشوب: 288.2، 364، 368، 68.3، 78، 111، 232، 251، 325، 167.4، 188،185، 206#
تاريخ دمشق: 170.14، 141.42 ـ 142، 242، 333، 367، 396، 487، 281.54، 284، 286
شافي عبدالله بن حمزه: 103.1

عقد الثمين همو: 91 ـ 92
بشارة المصطفي: 12 ـ 13، 14 ـ 15، 17 ـ 18، 49، 63، 65 ـ 66، 92، 110، 113، 148، 161 ـ162، 189، 193
شرح نهج البلاغه ابن ابي‌الحديد: 104.4، 105، 108، 29.16، 211
اقبال ابن طاوس: 37.2 ـ 38
اعلام ديلمي: 119، 451، 461
اصابه ابن حجر: 38.1
بحار الانوار: 15.23، 42.68 (به نقل از رياض الجنان فضل الله بن محمود)
نقلهاي بسياري از اين نوع از جابر در آثار غاليان آمده است كه علي الرسم به زبان ومصطلحات مخصوص خود آنان است، ولي گاهي نقل‌هايي هست كه ممكن است از آثارشيعه گرفته شده باشند، مانند اين چند مورد:
كتاب الهفت: 192
الهدايه خصيبي: 377 ـ 378
رساله محمود بعمره: 2 ـ 4

{3 ـ كتاب الجمل}

برخي از نقلهاي مربوط به اين موضوع از جابر به شرح زير است:
[100] تاريخ طبري: 500.4، 512
تأويل ما نزل من القرآن: 472
معجم اوسط طبراني: 18.4
علل الشرائع: 242.2 (نيز خصال: 650)
خصال: 49#
امالي مفيد: 295 ـ 298 (واز آنجا در امالي طوسي: 70 ـ 72 []با اختلافات[])
كافئه او: 14 ـ 15، 18 ـ 19، 24 ـ 25، 31 ـ 32
شافي سيد مرتضي: 344.4 (واز آنجا در تلخيص الشافي شيخ طوسي: 135.3)
خرائج: 97
مناقب ابن شهرآشوب: 203.3
شرح نهج البلاغه ابن‌ابي‌الحديد: 104.4 (احتمالا)، 11.14 ـ 13

{4 ـ كتاب صفين}

عمده مواد اين كتاب در وقعة صفين نصر بن مزاحم باقي مانده است به اين شرح:
وقعة صفين:156 ـ 157، 167، 169 ـ 170، 174 ـ 183، 202 ـ 203، 204 ـ 207، 221 ـ 222، 230، 236 ـ 246، 250، 272 ـ 273، 293 ـ 295، 295 ـ 296، 298 ـ 299، 301 ـ 302، 313 ـ 315، 315 ـ317، 340، 343 ـ 349، 371 ـ 372، 457 ـ 462، 478 ـ 482، 500، 504 ـ 508، 554 ـ 559. همه‌اين نقلها (به استثناي نقلي كه در صفحه 295 ـ 296 آمده) از جابر به روايت عمرو بن شمراست كه بر اساس گفته نجاشي: 129 راوي كتاب بوده است. همچنين نقلهاي متعددي از خودعمرو در اين كتاب آمده است (170 ـ 172، 231، 274 ـ 275، 327، 339، 342 ـ 343، 353 ـ362، 367 ـ 369، 433 ـ 439، 473 ـ 476، 477 ـ 478، 524 ـ 527) كه يا از افراد ديگري كه نامبرده روايت كرده و يا بدون ذكر منبع نقل كرده است. اين نقلها، همان گونه كه نجاشي يادآورشده بايد موادي باشد كه عمرو بر كتاب جابر افزوده بود.
مطالب ديگري كه از جابر در باره جنگ صفين روايت شده مي‌توان در آثار زير يافت:#
غارات: 42 ـ 43، 124 ـ 125 (بخوانيد «جابر الجعفي» به جاي «سالم الجعفي»، چنان كه‌مصحح كتاب نيز در پاورقي ش 3 در ص 124 يادآور شده است)
كافي: 352.8 ـ 360
الهدايه خصيبي: 124
امالي صدوق: 490 ـ 491

اختصاص: 81 ـ 82
تاريخ دمشق: 136.59 ـ 137
شرح نهج البلاغه ابن‌ابي‌الحديد: 195.2
مختصر بصائر: 29
[101] به احتمال قطعات زير در باره حوادث بعد از جنگ مذكور نيز از همين كتاب‌است:
تاريخ طبري: 63.5 ـ 64، 92
شرح نهج البلاغه ابن ابي‌الحديد: 75.6

{5 ـ كتاب النهروان}

يک متن طولاني مشتمل بر پاسخ‌هاي امام به پرسشهاي رئيس يهود يان (كو فه؟) پس ازبازگشت از نهروان كه در خصال: 364 ـ 382 نقل شده مي‌تواند از هم ين كتاب بوده باشد. خطبه‌اي نيز كه گف ته مي‌شود امام علي (ع) پس از بازگشت از نهروان به كو فه ايراد كرده و شيخ صدوق آن را از جابر در معاني الاخبار: 58 ـ 60 با شرح طولاني از خودِ جابر (همان: 60 ـ 62) نقل‌مي‌كند كه به روشني از كتا بي از وي بوده است، مي‌تواند از همين اثر گرفته شده باشد.

{6 ـ كتاب مقتل اميرالمؤمنين (عليه السلام)}

نقلهاي مربوط به اين موضوع از جابر:#
مقتل ابن ابي‌الدنيا: 33 ـ 35، 45 ـ 48، 61، 73، 88، 90 ـ 91
كتاب المحن: 82 ـ 83 (بخوانيد: «جابر الجعفي»]چنان كه در چاپ رياض 1984 همين اثر:100 ـ 101[، به جاي «حاتم الجعفي»)
كافي: 298.1 ـ 299
امالي صدوق: 396 ـ 397
خصال: 364 ـ 382
ارشاد: 24.1 ـ 25
امالي طوسي: 595
غيبت او: 194 ـ 195
اعلام الوري: 202
فرحة الغري: 51، 40 ـ 46 (و از آنجا در الدلايل البرهانيه علامه حلي: 847 ـ 848، 850)
برخي از نقلهاي ديگر از جابر در ا قدامات امام ع لي (ع) در كو فه و خطبه‌ها و قضاوت‌هاي ايشان، نيز مي‌تواند از اين كتاب بوده باشد، چنان كه در نمونه‌هاي زير:
كافي: 151.5، 216.7، 257، 170.8 ـ 173
نجاشي: 203
مناقب ابن شهرآشوب: 498.1

{7 ـ كتاب مقتل الحسين (ع)}

اين اثر، به احتمال زياد، همان متني است كه به طور كامل در بحار: 287.30 ـ 300 نقل شده‌است. به مؤلف بحار گفته شده بود كه آن متن از دلائل الامامه است، اما در هيچ يک از نسخه‌هاي باقي مانده از دلائل، اين متن نيامده است. نقل‌هاي پراكنده ديگري هم از جابر در باره ر خدادكربلا وجود دارد، از جمله نمونه‌هاي زير:
فضائل احمد: 764
محاسن: 151.1
تفسير عياشي: 220.2، 326
تاريخ طبري: 449.5#

كافي: 452.6
غيبت نعماني: 332 (نيز در اختصاص: 257 ـ 258، غيبت طوسي: 478 ـ 479)
الهدايه خصيبي: 376 ـ 377
تفسير قمي: 297.2 ـ 298
طب الائمة: 52
مقاتل: 83، 85، 86، 87
كامل الزيارات: 114، 125 ـ 126، 148 ـ 149، 149 ـ 150، 162، 164، 183، 195 ـ 196، 281 ـ282، 323، 375 ـ 377، 433 ـ 434
عقاب: 326 ـ 327
اختصاص: 255 ـ 28
امالي طوسي: 512 (بخشي از آن نيز در مصنف ابن ابي‌شيبه: 142.15، مسند احمد: 98.1 بدون‌عبارتي كه در باره شهادت امام حسين]ع[است)، 669
خرائج (آن گونه كه در مختصر بصائر: 36 ـ 38 و بحار: 80.45 ـ 82 نقل شده است)
قصص راوندي: 220
فرحة الغري: 43 ـ 46 (و از آنجا در الدلائل البرهانيه: 848)
مختصر بصائر: 29
تأويل الايات: 651

{8 ـ كتاب النوادر}

بسياري از روايات فراواني كه از جابر در منابع شيعه و سني نقل شده با عنوان اين اثر كه نجاشي از آن نام برده، مناسبت دارد. از جمله داستاني طولاني از توطئه‌اي عليه پيامبر (ص) (نقل شده در الهدايه خصيبي: 77 ـ 82)، روايتي از كوشش‌هاي حضرت زهرا (س) براي حفظ فدک (نقل شده در شرح نهج البلاغه ابن ابي‌الحديد: 211.16 ـ 213، دلائل الامامة: 110 ـ 125)، وبسياري نقلهاي ديگر.#

{9 ـ كتاب حديث الشوري}

(فهرست طوسي: 111). متن كامل اين رساله در احتجاج: 320.1 ـ 336 نقل شده است. اين‌رساله، فهرستي از فضائل امام علي (ع) به دست مي‌دهد كه او را شايسته‌ترين شخص براي جانشيني پيامبر در رهبري جامعه اسلامي ساخته بود. اين مواد، در قالب يک سخنراني از امام‌علي (ع) است كه گفته مي‌شود ايشان براي اعضاي شورايي كه عمر در بستر مرگ براي انتخاب جانشينش تعيين كرده بود، ايراد فرمود. اين متن را عمرو بن شمر، راوي عمده جابر،از او نقل كرده كه نام او در فهرست طوسي: 111 به عمرو بن ميمون تصحيف شده است. متن مشابهي تحت عنوان «خطبة الوسيلة» كه همين راوي از جابر نقل كرده (خطبه‌اي كه گفته مي‌شود امام علي (ع) يک هفته پس از وفات پيامبر (ص) در مدينه ايراد كرده بود) در كافي:18.8 ـ 30 ثبت شده است. هر دو متن، در شمار جزوه‌هاي تبليغي و مناظرات فرقه‌اي قديم شيعه بوده است. سبک ساده و بدون ظرافت‌هاي كلامي آنها و طبيعت استدلالاتي كه ضمن آنها ارائه شده، تاريخ تدوين آنها را به زماني كهن، نزديک به همان اواخر دوره اموي بازمي‌گرداند.

{10 ـ اصل}

ذكر شده در فهرست طوسي: 45، كه شايد همان كتاب جابر الجعفي باشد كه ابوغالب در رساله:167 با دو اسناد مختلف دريافت كرده بود. قسمت عمده صدها روايتي كه از جابر در آثارسني (به ويژه دو مصنف عبدالرزاق و ابن ابي‌شيبه) و شيعي در باره موضوعات مختلف مربوطبه عقايد، اخلاق و احكام نقل شده، مي‌تواند در اصل از اين دفتر حديث گرفته شده باشد.#
براي فهرستي از اين روايات در كتب اربعه شيعه، بنگريد: معجم خويي: 393.4 ـ 401. براي‌ليست بسياري ديگر كه در ساير منابع حديثي شيعه نقل شده بنگريد: فهارس بحارالانوار: 265.8ـ 274.

دو نمونه كه روشنگر سبک و سياق اصلي كتاب تواند بود، يكي گزارشي طولاني است دركافي: 49.2 ـ 51 در باره اركان اسلام و ماهيت ايمان، و ديگر متني طولاني‌تر در خصال: 585 ـ588 در فهرست مواردي كه احكام فقهي مربوط به زنان متفاوت با مردان است.

http://www.historylib.com